

قادر فتاحی قاضی *

یک سند تاریخی درباره عبداللّه خان مکرری

مدتی پس از انتشار مقاله، عبداللّه خان مکرری (متوفی بسه سال ۱۲۶۲ هجری قمری) به قلم نگارنده که در همین نشریه (شماره پاییز ۱۳۵۶) به چاپ رسیده بود، یکی از ایرانیان مقیم خارج به نام آقای امین حسنی فتوکچی سند بسیار جالبی در مورد عبداللّه خان مکرری ، برای نگارنده فرستادند.

تا آن موقع از وجود چنان سند مهمی که قسمتی از اتفاقات دوران قاجاریه رادرمسیرتهران ، تبریز و ساوجبلاغ مکرری (مهاباد فعلی) روشن می کند، اطلاع نداشتم . سند مزبور اطلاعات دقیقی در مورد عبداللّه خان مکرری که حکومت موروئی ولایت مکرری ومضافات آن رادر دست داشته است ، ارائه می دهد. بنا به نوشته، این سند عبداللّه خان در جنگ هرات شرکت مؤثر داشته ومورد توجه محمد شاه قاجار قرار گرفته است. مشارالیه پس از بازگشت از هرات ، با ایل دهبوکری که آن ایل ، عشایر دیگر منطقه را هم با خود همراه کرده بود، شدیداً تصادم واصطکاک پیدامی کند و عباس آقا پسررسول آقای دهبوکری رادرمجلس خود به قتل می رساند درحالی که از لحاظ سببی باهم خویشی داشته اند: مادرعبدالوهاب خان

* عضوهیات علمی گروه آموزشی زبان وادبیات فارسی دانشگاه تبریز.

(پسر ارشد عبدالله خان) خواهر محمد آقا (برادر عباس آقا) بوده است و نیز عبدالله خان دختر خود را به پسر عباس آقا به نام قادر آقا داده بوده است. به طوری که آقای عبدالله ناهید در کتاب " خاطرات من " صفحه ده می نویسد و سنسد حاضر هم به این مطلب صراحت دارد، فرستاده عبدالله خان به دربار محمد شاه قاجار و دیوان صدارت حاجی میرزا آقاسی ، عبدالرحمان بیگ ، یکی از خویشان عبدالله خان ، بوده است ، قسمتی از نوشته ناهید در این خصوص چنین است: " عبدالرحمن بیگ شخصی طلبیق اللسان ، زبان آور و سفر کرده و کاردانی بوده که چندین مرتبه از طرف عبدالله خان به تهران رفته و کارهای محوله را در دربار محمد شاه و نزد وزیر اعظم وقت حاجی میرزا آقاسی به خوبی انجام داده است".

نگارنده در اینجا یادآوری می نماید که نسبت خود آقای عبدالله ناهید توسط پدرش (مصطفی خان) و پدر بزرگش (شیربیگ) و بالاخره فیض الله بیگ به عبدالرحمان بیگ می رسد.

آقای امین حسنی می نویسد اصل این سند در کتابخانه دولتی برلن محفوظ می باشد و چاپ آن با ذکر محل نگهداری سند ، بدون مانع است.

سند حاکی است که عبدالله خان بن بوداق خان مگری در مساه محرم الحرام سنه ۱۲۵۸ هجری قمری میرزا اسماعیل فرزند ملا علی شیوه روزی را مأور کرده است که مهمترین واقعه زندگی او را به رشته تحریر درآورد، تاریخ این سند چهار سال قبل از فوت عبدالله خان مگری است. متن سند منشیانه و ادیبانه است و نویسنده در حد اعتدال صنایع ادبی در آن به کار برده است. این نوشته نشان می دهد که عبدالله خان با اهل فضل و دانش سروکار داشته و به تاریخ و کتابت علاقه مند بوده است ، به طوری که کاتب در حق او می گوید: " ارباب عمائم را مکرم داشت و اهل دانش را محترم " .

جالب است بگویم که چندین ماه از آمدن سند مورد بحث می گذشت،

بازهمان سند از جانب محققى به نام فاضل احمد به دستم رسید که آن را از همان کتابخانه گرفته و فرستاده بودند.

پس از گذشت چند سال به گمان اینکه سند مورد بحث را گم کرده ام، دست به دامان اخوی آقای احمد فتاحی قاضی که در آلمان ساکن است، زدم. ایشان نیز بعد از مقداری زحمت و مکاتبه با کتابخانه مزبور، موفق شده بودند که عکس سند را گرفته برایم ارسال نمایند و نشانی دقیق کتابخانه را نیز چنین قید کرده اند:

Staatsbibliothek PreuBischer Kulturbesitz
Potsdamer Str. 33
Postfach 1407
W - 1000 Berlin 30
Orientabteilung

این سند به خط خود نویسنده نیست بلکه توسط کاتبی که نام خود را ذکر نکرده است، در سال ۱۳۲۱ هجری قمری در شهرستان ساوجبلاغ مکرى از روی نسخه اصلی نوشته شده است. قابل ذکر است که کاتب جمله‌های معترضه و عنوان‌ها را با یک خط منحنی مثل کمان دوم پرانتز مشخص می‌کند. خط سند نستعلیق خوش و پخته همراه با عناصر خط شکسته می‌باشد.

چنانکه گفتیم عبدالله خان پسر بوداق خان مکرى است. بوداق خان بنابه نوشته، تاریخ افشار، به قلم میرزا رشید ادیب الشعرا، در سال ۱۲۵۱ هجری قمری حکومت ساوجبلاغ مکرى را داشته است.

بوداق خان پسر شیخ علی خان پسر موسی سلطان پسر بوداق سلطان کرامت دارمی باشد. شخص اخیر در زمان شاه سلیمان صفوی حکومت ساوجبلاغ مکرى را داشته، نام نیکو و آثار خیر از خود برجای نهاده و شهرت وی هنوز در میان مردم به تقدس و تقوا باقی است و او را "بوداق سلطان کرامت دار" می‌گویند.

از آثار بوداق سلطان یکی مسجد جامع مهاباد است و دیگری پل سرخ. خوشبختانه مسجد جامع هم اکنون پا برجا و مورد استفاده است. اما پل سرخ، پلی بود با استقامت، با عظمت، تمام مصالح سد فعلی، از جمله قطعات گول پیکر سنگ بر ماشین آلات بسیار بزرگ و سنگین، از روی آن پل تاریخی گذشت، بدون اینکه آن پل خم به ابرو بیاورد، در واقع حجم سد رابه تمامی از خود عبور داد. پس از پایان سد، شاید به علت همان استقامت، مورد بغض یکی دوتن دست اندرکاران آن زمان سد قرار گرفت و آن را خودسرانه با دینامیت قطعه قطعه و منفجر کردند. از زبان شاهدان ماجرا نقل شده است که پل در برابر مواد منفجره استقامت عجیبی می نمود و هر بار انفجار آن مواد، جز قطعات ناچیزی نمی توانستند از پل جدا کند.

درسند حاضر علاوه بر عبدالله خان، نام دو پسر دیگر بوداق خان، یعنی عبدالکریم خان و حسن خان مذکور است. همچنین در آن از دو تن پسران عبدالله خان به نامهای بوداق خان و وهاب خان نام برده شده است.

طبق شجره موجود در کتاب "خاطرات من" به قلم مرحوم عبدالله ناهید (افتخار) بوداق خان اخیر پسری به نام کریم خان و کریم خان پسری به نام مجید خان داشته است. (مجال مجید خان بین بوکان و میاندوآب به نام این شخص است). شیخ علی خان (مالک قلعه رسول سیت) پسراین مجید خان می باشد.

طبق شجره ضمیمه مقاله "هوزی فهیزولابیه گی ... در" گوواری کوری زانیاری کورد"، شماره پنجم، سال ۱۹۷۷ میلادی که تنظیم کننده آن آقای حسن صلاح (سوران) می باشد، شیخ علی خان دارای چند پسر از جمله حسن خان (لقب یا شهرت بهادر) و عبدالله خان بوده است. در اینجا باید خاطر نشان کرد که بین دو شجره فوق اختلاف وجود دارد. اولی شیخ علی خان را به عبدالله خان مکرری نسبت می دهد در حالی که

دومی نسبت شیخ علی خان رابه‌کریم خان (برادر عبدالله‌خان مکرری) می‌رساند.

به مفاد " خذوا العلم من افواه الرجال " بانوی بزرگوار حاج زینب خانم دختر عبدالله‌خان بن شیخ علی خان و نواوده سیف الدین خان سردار (پسر عزیزخان سردار) و عیال مرحوم میرزا قاسم ثقتی قاضی که خوشبختانه در حال حیات اند و اوصاف ایشان مستغنی از تمجید و تعریف است، اطلاعاتی به شرح آتی ابراز می‌فرمودند:

سیف الدین خان سردار دارای یک پسر به نام محمد حسین خُسان و سه دختر به نامهای زهراخانم ، صفرا خانم و طوبی خانم بوده است. (طوبی خانم مادر حاج زینب خانم است). محمد حسین خان سردار یک پسر به نام علی خان و دو دختر به نام عشرت خانم و کبرا خانم داشته است. کبریاخانم زن مرحوم شنگ (به فتح اول) احمد (برادر حاجی زینب خانم) بوده است. مشارالیهها اظهار داشتند در میان برادرهایش تنها محمودخان باقی است. همچنین گفتند: علی‌خان سردار تحصیل کرده، روسیه بود. نامبرده پس از کشته شدن پدرش به دست ترکان عثمانی، تا اندازه‌ای شاعر خود را از دست داده بود. حاج زینب خانم شجره پدري خودشان را به ترتیب از حال به گذشته، چنین بیان می‌داشتند: عبدالله‌خان (پسر حاج زینب خانم) ، شیخ علی‌خان ملقب به شجاع الممالک ، مجید خان، بوداق خان . در اینجا نگارنده می‌افزاید که تحقیق بیشتری لازم است که آیا منظور از بوداق خان ، پدر عبدالله‌خان مکرری است یا پسر او ؟ بعد از این تفصیلات اینک متن سند را از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش فزون از حد و نیایش بیرون از عد جناب مالک الملک احد و واجب الوجود صمدی را رواست که منشی قدرتش به دو حرف کن دریک آن نه خیمه، چرخ نگون بی طناب و ستون برافراشت و ماه و خوردر آن بگماشت

ودرود فراوان و تحیات بی کران ، ذات مقدس و وجود اقدس محمدی را سزااست که دبدبه پنج نوبت پیغمبریش گوش سکان هفت اقلیم عالم و شش جهات جهان گذاشت و صلوات نامیات بر اصحاب و پیروان او باد .

غرض از تحریر این نمیکه آن است که تحریرکشان سلف و عنوان نویسان سبق والذین اوتوا العلم درجات هریک جدا جدا در عصر و عهد خود جلادت و رشادت و فراست و کیاست حکام پاک نهاد بابامیری مکی به وجهی مفصل نه مجمل در کتاب تاریخ الاکراد مرقوم داشته بودند ، چون عالیجاه بسالت و شجاعت پناه ، فراست و کیاست همسرا ، نتیجه الخوانین العظام و زبده الامراء الفخام ، عبدالله خان ولد ارشد اسعد و فرزانه فرزند اکبر امجد مرحوم جنت جاه بوداق خان بابامیری ، طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه به مفاد اینکه گفته اند " شیرابچه همی ماند به او " مانند آباء و اجداد پاک نهاد خود در سخاوت ماییده ، جود حاتمی راطی و در شجاعت پیشانی دشمن راکی ، در بلاغت سحبان و در مشورت پیران ، چراغ دودمان عظیم الشأن سلسله بابامیری از شمع اهنمام او افروخته و خرمن اعمار بدتبار خصم دژم از مرخ و عقار تدبیر او سوخته و نیکنامان از غیرت و ناموس او ذخیره نیکونامی اندوخته و مسند حکومت موروثی با فرو وجودش زینت پذیر بود ، در نهم شهر محرم الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری (۱۲۵۸) موافق سال فرخنده فال اودنیل خیریت تحویل به عهده بنده بی شعور میرزا اسماعیل ولسد مرحوم ملا علی شیوه روزی که فی نفس الامر در علم تواریخ چندان قوت و روزی نداشت مقرر فرمود که اقدامات و زحمات و رشادت و شجاعتی که در مدت دوسه ساله از دست مؤیدش به ظهور رسیده مجملا " نه بل مفصلا " به رشته تحریر کشیده باشد به مضمون اینکه " و رب ساق زینت خلخال " ذیل کتاب تاریخ الاکراد را به ذکری جدید مزیل دارد و وقایع گذشته و آینده را در او بنگارد و چهره آن نوعروس را از خالی تازه خالی نگذارد ، لهذا در همان روز امتثالا " لامر العالی با قلب

نحیف و فکر ضعیف و دل پریشان و خاطره‌پژمان شروع به تصنیف و تحریر نمود، در ظرف چهار روز با کثرت مشغلت و شغل تعلیم مکتب‌سی و تلامیذ، مطلع به مقطع رسانید و کمیت نوآموز خامه در انتهای جلد نامه دوانید. چون موافق بطون و متون تواریخ سلف، خاک قندهار و خطه هرات و تمامی آن نواحی و صفحات، ضمیمه ممالک محروسه ایران و همیشه ولات و حکام آنجاها باج و ساو فراوان و نزل و پیشکش بی کران به خدمت پادشاهان سکندر شأن ایران فرستاده اظهار عبودیت نموده داد بندگی داده بودند و چند سال بود که کامران شاه بسد ذات والی هرات به اغوای وزیر پر تزویر خود و منانیت و مظاهر قلمسه و مکان و کثرت جمعیت مغرور شده گردن اطاعت و فرمان برداری از ربقه بندگی و خدمتگزاری چاکران خسرو صاحب قران مریخ سطوت، خدیو گیتی ستان بهرام صلابت، وارث ملک سلیمان، جالس اورنگ کیانی، محمد شاه، خلد الله ملکه و سلطانه، پیچیده و قدم عصیان و طغیان پیش کشیده، در مذهب غیرت کریمانه و ملت حمیت خدیوانه تسخیر هرات و تدمیر عصات و تنبیه افغان و تأدیب ترکمان و سایر سرکشان آن حدود و سامان لازم و متحتم گردیده لهذا خدیو کشورگیر با معادل یکصد هزار نفر از نیزه گذاران بهرام صلابت و تیغ زنان کیوان مهابت که فی نفس الامر از ترس سنان جانستانشان قلب در قالب شیرعریسن هری می‌شد، عازم تدمیر کامران بد ذات و افاغنه هرات شد و خان جلیل الشأن عبدالله خان به مفاد "الشبل یخبر عن الاسد" شیوه جان نثاری از آباء و اجداد عظمت نهاد خود آموخته و ذخیره فدویت از گذشتگان اندوخته، پیوسته چون درخت آزاده به بندگی این آستان راستان نواز ایستاده و شب و روز برای جانفشانی آماده، منطقه ارادت برکمر بسته و صبح و شام در کمین فرصت نشسته و چنین خدمتی از خدا به آرزو جسته، از بسکه سرگرم جانفشانی بود به محض حضور این عزم ملوکانه برخاطر خطیر پادشاه جهانگیر، بدون احضار،

سررا قدم ساخته با مساوی یکصد و پنجاه سواره، دشمن شکر، شرف خاک بوسی خدیو کشور گشا دریافت کرده، خان عظیم الشان را از این سفر سعادت اثر منظور آن بود که یا جان عزیز را روان در معرکه، نام و ننگ در زیر سم ابرش رخس تک شهریار تاجدار فدا ساخته حقوق عوارف بی دریغ خدیو زمین و زمان را از گردن نفس مظلوم جهول انداخته یا اینکه به مساعدت طالع فرخنده مطالع خسروعدوبند، جلادتی به جا کرده مشمول مرحمتی به سزاشود. در مدت یک ساله، اقامت محاصره، قلعه، هرات، چند دفعه خان والاتبابلند مقدار با طایفه افغان هنگامه آرای جنگ در معارک کشش و کوشش متوکلا "علی الله سروسینه را سپر تیغ و هدف تفنگ اعادی چست آهنگ کرده از معاوضت لطف الهی و مددکاری اقبال بی زوال حضرت ظل الهی هر دفعه چند نیزه سرواسیر و اخترمه کثیر از آن جماعت خداگیر برگردانیده به نظر آفتاب منظر شهر یاری اقلیم گیر رسانیده، هر بار به عنایتی خدیوانه و مرحمتی کریمانه سرافراز و به کمال تحسین و آفرین مفتخر و ممتاز آمده روز به روز درجه برتری و رتبه نیک اختری یافت. بعد از آن که شاهنشاهی عاجز نواز خطاپوش نسبت به کامران و سکان آن سامان پوزش پذیر آمده منصور و مظفر چون آفتاب جهان تاب به بیت الشرف خلافت و مستقر شوکت نزول اجلال ارزانی فرمودند، در ازاء زحمات نمایان و جلادت فراوان، خان عظیم الشان را در سال فرخنده فال تنگوزئیل مطابق هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری (۱۲۵۵) به بذل خلعت آفتاب طلعت مهرلمعان سربلند و به فرمان قضا توان، حکومت موروثی ولایت مکرری و اختیار کامل و اضعاف و ازدیاد انعام ارجمند و از رکاب ظفر نصاب نصرت پیوند مرخص فرمود.

از قضا رب قدیر که تبدیل و تغییر را در آن راه میسر نیست، در عرض راه مرضی شدید و ناخوشی مهلک به وجود ذیجود خان عظیم الشان عارض و مردم چشم جهان بینش که جلافزای مردم دیده، مرد و زن بود،

اندکی بی جلایی حاصل کرده هر چند حکماء و اطباء و کحال صاحب کمال که هریک در معالجه و مداوا بقراط ثانی و دانای زلّی بودند به ازاحه و زواله مرض معروضه و تجلیه، دیده، رمدرسیده پرداختند مفید نیفتاده و فضلا از این، روز به روز و بلکه دم به دم مراتب کم التفاتی و بی اعتنائی محمد خان امیرنظام و بی وفایی و ناسازی عباس آقای رئیس طایفه، دهبوکری که فی نفس الامر سبز کرده، نم تربیت و پرورده، دست مرتحت خان عظیم الشان و پدر جنت مکان او بود، از تقویت و التفات ایشان بر تمامی اکفا فایق آمده و بر جمیع اشباه سابق، علاوه علی ل و مزید خلل می گشت.

خان عظیم الشان نظر به التفاتی که باهمان پرورده، خویش داشت، بارها او را در خفیه و آشکار نصیحت و موعظت می فرمود و او را از ارتکاب ناهنجار منع می نمود. پند پذیر نمی شد، حتی جهت ترک عقوق و جبر حقوق در درج عصمت و اختر برج عفت اعنی صبیغه، کریمه، خود را به پسر مشارالیه مزدوج نمود. عاقبت الامر تغییر مزاجی و ترک لجاجی حاصل نشد. اگر چه خان والاتبار در افنای او تحملی به کار برد و از کشتن پرورده، خویش ننگ می داشت، مدتی با او به مدارا و مواسا گذرانید لیکن آن خون گرفته روز بس روز در مرگ خود عجز و ساعت به ساعت انزجار خاطر ولی نعمت خود قبول می کرد. خلاصه کلام مدت نه ماه هلالی خان عظیم الشان به این درد بی دوا و بلای بی شفا دردمند و مبتلا بود. چون دانست که انگشت نصیحت و مدارا گری از کار نگشاده و دهات تیولی و ملکسی او و برادران و بنی اعمام و اقوام و توابعش از تحمیلات و صادرات زیاده رو به خرابی و ویرانی نهاده و عقار و ضیاع و املاک و مستغلاتی که داشتند، چه موروثی و چه مکتسبی، به گرو طلب های سود اندر سود و قرض های نابود افتاده، اگر چندی دیگر به این قسم بگذرد به مفاد گفته، خواجه :

از این افیون که ساقی درمی افکند

حریفان را نه سرماند نه دستار

ملک و عقار و اسب و قطار و سرو دستار از کج روی چرخ دوار به باد خواهد رفت لهذا نواب خان به دفع او مصمم شد.

روز چهارشنبه شانزدهم شهر ربیع الاولی سنه هزار و دویست و پنجاه و شش هجری (۱۲۵۶) مطابق سیچقان ثیل دو ساعت و کسری از روز گذشته به فرموده خان او را به هیأت اجماع در دیوان کشتند و حسن آقای ریش سفید طایفه گورک که معاون مقتول او بود، در همان مجلس محبوس و قادر آقای پسر بزرگ او که به شرف دامادی خان مشرف بود، با دو سه نفر توابعش گرفتار شده، فوراً از راه حزم به عهده هریک از برادران و بنی اعمام و اقارب و خویش که برای خدمت در گوشه مجلس ایستاده، بازوی دلاوری گشوده بودند، مقرر فرمود که هریک با معدودی از ملازم و تفنگچی های اهل قصبه با کمال احتیاط رفته در چارسوی شهر سنگر و منطریس بسته با منتهای جلادت در مقابل بد خواه نشسته اگر از طرفی بدخواه اقدام و جرأتی سازند، به دفعش پردازند و ابراهیم آقا نام خود را فوراً نزد محمد آقای برادر مقتول روانه نموده و به او آنها کرد با آمده طوق اطاعت به گردن گرفته، طریق خدمت پیموده، یا اینکه آماده منتظر بلای ناگهانی باشد. محمد آقا به مجرد همین خبر وحشت افزا، خواهی ناخواهی، با معادل هشتصد نفر سواره و پیاده آمده درکنار قصبه ساوجبلاغ در تیررس جنود مسعود نزول نموده مستدعی اطلاق قادر آقا و حسن آقای گورک و مستفسر بواعث قتل برادر خود گردید. گفت: هرگاه خان والاشأن حسب الامر قدر قدر شهریار زمان مصدر قتل برادرم شده است، ما بندگانیم خسرو پرست، گردن از حکم محکم پادشاه که تواند پیچید؟ والا آنچه در پرده تقدیر مستتر است، ظهور خواهد کرد.

مکنون خاطر خان عظیم الشأن این بود که محبوسین مدت العمر

انیس زندان باشند و به یک حمله دمار از روزگار محمد آقا و قشون او درآورده باشد. چون در این باب زود و دیری مقدر بود، سادات عظام و قضات کرام و علمای اعلام شافع و مانع گردیدند و شجاعت و جلالت همراه عبدالکریم خان برادر پرهنر خان که مثل شیرعربین در مقابل دشمن بازوی خصم افکنی گشاده بود، حسب الرجای جناب سلالۃ السادات العظام، سید عبدالقادر الحسینی که زمان را رکن رکین و همیشه در استخلاص گرفتاران و خطاکاران مغیث و معین بود، در بسبب استعفا و اطلاق قادر آقا با او به خدمت خان شدید العقاب آمدند، چون اغماض و عفو خان بلند مکان با دوست و بیگانه و قوی و ضعیف بر سر بهانه بود و رد شفاعت مکرم الیهما را نیز منافی شیوه ریاست دید، قادر آقا را از تنگی حبس نجات داده و مشارالیه بسان مرغی از قفس بسته در یک طرفه العین در کنار شهر به یاران خود پیوسته و لشکر دهبوکری همین که وجود شجاعت پناه کریم خان را از سنگر دور و خود را پررور دیدند، فرصت را غنیمت شمرده فوراً به هجوم عام و ازدحام تمام از دو طرف به سوی سنگر یورش آور شده نایره طعن و ضرب و آتش قتل و حرب از طرفین شعله ور گشته و گوش زمانه از صدای جنگجویان کر در اثنای گیرودار جمعی کثیر از جانبین به گلوله تفنگ و جزایر مقتول و مجروح شده و کریم خان که در دیوان خان حاضر بود، چون دید که جماعت مزبور قدم خیرگی پیش کشیده و اراده جسارتی دارند، دردم به سرعت آب و روانی باد به هیبت زهره شکاف عازم مصاف جماعت بدخواه گردید، به یک حمله جماعت خصم را پس نشانده و بسان گله گوسفند ایشان را از کوچه و برزن بیرون رانده، جماعت بدخواه دانستند که از این یورش و شورش سوی ندامت کاری ساخته نشد ناچار دست از جنگ کشیده و شب هم پرده کحلی بر روی عالم مبسوط گردانیده در همان چند کلبه که هنگام یورش به تصرف خود درآورده بودند سنگر بستند در مقابل جنود مسعود نشسته از اول شام غسق تا سپیده بام فلسق

طرفین از انداختن گلوله، جزایرو تفنگ در و دیوار سنگر و سر و سینه، یکدیگر را چون خانه، زنبور مشبک می نمودند و از شراره ریزی جزایر که سر به زبانا می کشید، میدان حرب را چون سپهر محدب روشن می نمودند، هنگام شب جماعت مزبور بی تلاش و انتقام (؟) خایب و خاسر عازم اگرقاش، دو فرسخی قصبه است، شدند و به استصواب هم قادر آقارایبرای تقویت کار در جای پدر نصب کرده او را در همان روز به اتفاق پیروان آقای عموزاده اش در باب شکایت این حکایت روانه دارالسلطنه تبریز ساخته و باز به ازدحام عام به کنار شهر به مقابله آمده خلاصه کلام به فاصله سه روز معادل شش هزار نفر سواره و تفنگچی از طوایف مامش و منگور و پیران و رمک و گورک و کلاسی و زودی و سکمر (سکمر؟) و لسیطان و سایر قبایل و عشایر اطراف و اکناف بر سرایشان جمع آمده و جماعت مزبور از ظهور این استعداد و استبداد مظاهرتی حاصل کرده رفته با کمال استظهار و آرام در کنار مزار کامل انوار و گنبد سعادت پیوند والی کشور ولایت و شهبازواج کرامت بوداق سلطان جد بزرگوار خان والاتبارة، علی روح پرفتوح آن فردوس مکان و سایر مرحومیان و آسودگان همان بقعه مبارکه هزاران تحیت و ثنا باد نشسته از شش جهت راه دخول و خروج و وارد و صادر براهل قصبه و مردم کسبه بسته هر روز جنگجویان طرفین در کنار شهر گر و فری و جنگ و گریزی می کردند و طوایف مختلفه به قوت خود مغرور شده دست تطاول و اضرار به نهب و تاخت مال مسلمین و قطع باغ و بساتین و یغمای بوستان و هدم طوایحین و حرق خرمن و درودن مزارع و چریدن مراتع گشوده تاج از سر ههد و طوق از گردن قمری می ربودند و ازدست درازی آن تباهاکاران دون دنی نه رستنی ماند نه کاشتنی. چون نواب خان چیرگی و خیبرگی و خسارت و جسارت خصمان تیره درون را از حد بیرون دید، به مقتضای غیرت، بدون ملاحظه، قلت اعوان و کثرت بدخواهان، متوکلا" علی الله الملک المنان، از شهر بیرون آمده اراده داشت درآهنگ جنگ سبقت

نماید و در ستیز و آویز را بگشاید. در آن اثنا بسالت همراه محمد امین بیگ پسر پرهیز عالیجاه جلادت پناه قوچ بیگ صوبه دار محال ترجسان که با خان خویش و اقرب بود با معادل پانصد نفر تفنگچی و پنجاه نفر سواره آراسته به رسم امداد، سعادت اندوز حضور خان شد. هر چند خان و الا تبار نظر به شجاعت ذاتی و خلوص نیتی که با خدا داشت، کثرت و قلت و وجود و عدم بدخواه رامساوی و حضور و غیبت امداد و سپاه را یکسان می دانست، لکن این دفعه خاطر خطیرش از ورود این کمک به جا سلوت و ثورتی بی اندازه حاصل نموده مشارالیه را مورد تحسین و آفرین (قرار داده) نوازش فرمود. قصه کوتاه مدت ده روز بیشتر طرفین شام و سحر در مقابل یکدیگر ایستاده برای جنگ آماده بودند.

روز ۵ شنبه عالیجاه حسین علی خان قللر آقاسی با مسابوای شمت نفر سواره در باب احضار خان به تبریز، از طرف پرشرف نواب مالک رقاب قهرمان میرزا برادر خدیو جهاندار، صاحب اختیار ممالک آذربایجان مأمور و وارد ساوجبلاغ گردید. خان والاشان امتثالاً لامر الاعلی روز شنبه بیست و چهارم شهر مزبور از قصه حرکت همین که به بدرقه گری لطف الهی تشریف شریف را به " دراو" ^(۱) خاتون باغ، دو فرسخی قصبه، ارزانی فرمود، معروف آقا و احمد آقای ریش سفید دهبوکرا (ی) با یکصد نفر سواره، مکمل به عزم جسارت به سر راه آمده و اولاً خان ^(۲) آمدن ایشان را محل و وقتی نگذاشت و از پر خاش این گونه اشخاص عار می داشت لکن تهور ذاتی مانع آمده خان و تمامی برادر و بنی اعمشام و اقوام که هر یک در صف نبرد شیری و در معرکه، رزم دلیری بودند، دست جلادت و مردانگی از آستین به در آورده و برای دفع خصم بازوی شیرافکنی گشودند و سواران مزبور از مشاهده، این حال فایده در حضر دیده اقدام جسارتی نکرده و مصدر حرکتی نتوانستند شد.

۱- دراو (به فتح اول) کردی است و به محل گذر از آب گفته می شود، گذار .

۲- تلفظ کردی عبدالله است.

دربیان رسیدن خان عظیم الشان به دارالسلطنه، تبریز و کیفیت آن :

توضیح این مقال آنکه بعد از آن که خان عظیم الشان با برادر و اقوامش به تبریز رسید ، در مدت چند روزه توقف در تبریز نه از جانب شوکت جوانب نواب قهرمان میرزا نوید بخشایش و نه از طرف ذی شعرف محمد خان امیرنظام که ناظم امورجمهور بود امید گشایشی بود، سوای لطف الهی راه نجات از هرجهت بسته و پوی رستگاری از هر جانب شکسته دید. مبهوت و مبعوض در اطاقی تنگ تراز چشم موروگرم تر از باد تموز نشسته نه از کسی توقع یاری نه از کسی تمنای شفاعت کاری داشت. طالب بیگ تفنگدار از جانب شوکت جوانب شهریاری تاجدار جهت احضار طرفین به دربار جهان مدار، با بسالت همراه عبدالرحمن بیگ خویش خان که در باب عرض همین مقدمه به رکاب هلال انتساب پادشاهی رفته بود، رسید. خان والا شآن با اعوان و انصار عازم رکاب ظفر شعارشاهی گردید. از آن طرف قادر آقا و پیروت آقا و حسن آقای گورک و مام آقای سیلکه و سایر اعوانش نزل و پیشکش فراوان برداشته با قلب شاکي و دیسده، باکی برای شکوه، تظلم و عرض دردناکی روبه درگاه عالم پناه عدالت گستر نهادند. بعد از چهارپنج روز شاه داد خواه به حسب دادرسی و سیاست ملکی ، خان عظیم الشان در باب مواخذه، این خطا و بازخواست و بحث و سخط این گناه به موقف عتاب و خطاب شاهانه آمده نزدیک بود کسه خدای نخواست از لطمات دریای قهر قهرمان میرزا زمام کشتی عمرخان و یاران به طوفان فنا غرق و خرمن زندگیشان به شراره غضب جهان سوز حرق شود. لکن به بادبانی لطف خدای یگانه و لنگر داری شفاعت صدرالکبرا و افتخار الوزراء جناب حاجی میرزا آقاسی که شوکت درگاه سلیمانی را آصف و نظام بارگاه سکندری را ارسطوی فرزانه (است) سفینه، حیات از غرقاب خطرات به ساحل نجات رسید و شاه عطا بخش خطا پوش ذیل عفو و اغماض برخطای خطاکاران کشید. خان عظیم الشان با برادر و یاران با قلب آرامیده و دل نرنجیده زبان به دعای دوام دولت

ابد مدت شاه جرم پوش گشوده منت حیات دوباره بر ذمه خود فرض نمودند. آری چراغی که فانوسش لطف الهی است از صرصر زوال چه غم و کشتی که ناخدایش حفظ خداست از طوفان بلا چه الم ؟ همانا خان و یاران برگزیده، حمایت پروردگار بودند از آن جهت از آن خطر برکنار.

بعد از آن که نواب قهرمان میرزا و امیرنظام ، عالیجاهان میرزا علی اشرف و محمد شریف سرهنگ را در باب نظم ولایت و تنسیق امور رعیت به رسم وزارت و نیابت و حسین علی خان قللر آقاسی را باز در خصوص وجه ترجمان روانه، ولایت مکرری فرمودند، حسین علی خان به فاصله چند روزه به هر وجهی که بود، وجه ترجمان را از مجرمین اخذ و مراجعت به دارالسلطنه تبریز نمود و محمد شریف بیگ سرهنگ مردی بود مزور و پرنیرنگ ، هنوز به منزل نرسیده قلاده از گردن کلب عقور نفس سرکش برگرفته به هرکس از عالم و عامی نرسیده چون شراره در وی پیچیده چند نفر از کسبه، اهل قصبه (را) بی جرم و تاوان گرفته بعد از چوب کاری وجهی معتدبه به وجه ترجمان از آنها اخذ کرده ، اراده داشت کسی را بی درد نگذارد و دور و نزدیک را به تهمست و بلای مبتلا و مستمند دارد، تا اینکه میرزا علی اشرف که فی نفس الامر به پایمردی نیک نفسی و درست رفتاری بر شرفات شرف برآمده به تازیانه، تنذیر و تعذیر توسن نفس شמוש از این سرکشی و کج روی بازگردانیده و هم سرهنگ مزبور در باب بازیافت وجه برگشتی مواجب سیچقان ثیل خان و کریم خان برادر پرنهرش اراده شدنی و آرزوی شلتاق و رشوتی داشت و هیچکس از اقارب و اجانب و آشنا قوت و یارای آن نداشت که به وعده چند روزه متعهد وصول وجه مزبور شود لکن قدوة السادات العظام سید هدایت الله شیخ الاسلام خلف انجب و اعقل سلاله السادات الانجاب سید عبدالقادر الحسینی از راه صداقتی که اباعن جد بادودمان خان سموی المکان داشت، بدون ملاحظه، خصومت غیر، تحصیل وجسه مزبور به عهده، اهتمام خود گرفته به فاصله مدتی مختصر با هزاران

خون جگر وجه معلوم القدر را از هر جا و هر کس به حیظه و وصول رسانیده نگذاشت در این خصوص ترک ادب و بی حرمتی نسبت به محرمان شبستان و سایر توابع و لواحق خان کرده شود و مشارالیهما مدت هشت ماه و نیم در ولایت مکرری به شغل نیابت و وزارت مشغول بودند تا اینکه عالیجاه خدادادخان گرجی از دارالخلافه تهران به حکومت ولایت مکرری مأمور گردید. او در هفدهم شهر ذیقعد الحرام سنه هزار و دوست و پنججاه و شش هجری (۱۲۵۶) مطابق سیچقان نیل داخل قصبه ساوجبلاغ شد و مشارالیه نیز در همان تاریخ فرش درچیده را برچیده عازم تبریز شدند.

گفتار در بیان ورود خدا دادخان گرجی به ساوجبلاغ به امر حکومت موافق سال فرخنده فال سیچقان نیل و رفتن میرزا علی اشرف به تبریز .

بعد از آن که عالیجاه خدا دادخان گرجی حسب الامر خدیو گیتیستان مأمور ولایت مکرری شد و با حضرات دهبوکری منزل به منزل قطع منازل و با دل خالی از غوایل طی مراحل نمودند، اولاً بنه و کوچ خان عظیم الشأن و تمامی برادر و عمو زادگان و اقوامش بر وفق فرمان قضا توان در زمستان که از شدت برد اخگر در مجمر و شرر در کانون آهنگر سرد می شد از ساوجبلاغ حمل و به ارومی نقل نموده ثانیاً "تمام دهات ملکی و تیولی خان و اقوامش به این و آن اعم به کسان بلباس که نظربه خصومت قدیم عمل ایشان نسبت به اهالی مکرری عمل گرگ در رمه و آتش در پنبه است، داده که هریک از تیولداران مزبور به تخریب قریه و نهب رعیت و اتلاف حاصل و زروعات و قطع درخت و باغات پرداخته و در قصبه نیز در و دیوار عمارات عالیات و پنجره و شباک دور معمور آثار خاویه علی عروشها ظاهر ساخته همچنین خان مزبور را اراده این بود که به لطایف حیل و حکمت عمل مبالغی کئی علاوه از نتیجه هرساله و خرج قدیم از اهل قصبه مطالبه و بازیافت کند بعد از آن همان

وجه اضافه را بروجوهات مقررۃ ایشان نتیجه سازد .

اهل قصبه نظربه غیرت و حمیتی که داشتند از این اضافه نمودند و ورزیده و پیرمدبر میرالبیاس و عبدالکریم آقا و امام عزیز حسین مولان و چند نفر جوانان غیرتمند به مظاهره و تقویت حاجی میرزا حسن و چند نفر حاجیان اهل حل و عقد که فی نفس الامر سمت همداراری و حلال زادگی و هواخواهی به خان جلیل الشان داشتند به ممانعت برخاسته متحمل این بار گران نشده بی تحاشی کدورت باطن را نسبت به خان مزبور اظهار ساختند و همین که مقدمه بی اعتدالی خان مزبور و نقل اخراج کوچ و بنه درتهران معروض رای خان و مهاجرین گردید از غیرت و تهور هرسرموی براندامشان نیشتر شد، گاهی از قهر چون از در به خود می پیچیدند و گاهی پای صبوری به دامن شکیبایی می کشیدند.

در وقایع توقف خان در تهران که نوزده ماه از غره به سلخ رسید تا اینکه پایان شب سیه سفید گردید.

بعد از آن که خان جلادت نشان و یاران از دیوان خدیو افراسیاب نشان پروانه نجات یافتند و مأمور به توقف دارالخلاقه تهران شدند، با هزاران مظاهره و امیدواری تکیه به یاری باری و مرحمت شهریاری زده ، روز به روز بیشتر از پیشتر مشغول دعاگویی از دیاد شوکت خاقان کشور ستان شده دقیقه ای از جان نثاری اظهار کسالت و خودداری نکردند، لکن از زبونی بخت و ضعف طالع در عرض مدت نوزده ماهه ننه گاهی از جانب عظمت جوانب خدیو دریا دل آیت رحمتی و ننه باری از طرف با عز و شوکت اتابک اعظم و صدر معظم علامت شفقتی ظاهر می شد. امیران سپاه و مقربان بارگاه درخفیه و آشکار لب به شفاعت نگشاده حقوق خدمت و فدویت چند ساله به یاد حضرتش نداده ، اولیای دولت و امنای حضرت از نیک گوئی و خیرجویی خاموش و همه عهد بزرگی و شرط تقویت را فراموش کرده نه از کس رسم یاری و نه شرط وفاداری و غم خواری .

چنان قحط سالی شد اندر دمشق

که یاران فراموش کردند عشق

اما خان عظیم الشأن بنابه رسوخ عقیدت و خلوص نیستی که با خدا داشت بیشتر بر مراتب اصطبار می افزود، با هزاران شجاعت و امیدواری در کمین فرصت می نشست و کمربین و پاداش دشمن را چست تر می بست، دمبدم مهاجر و انصار را که یار غار بودند به نوید اخذ انتقام مستظهر و ساعت به ساعت به آنها و سروش دل خود و یاران را به بشارت تفویض حکومت موروثی مستبشر می فرمود ، مطلقاً "در اساس ثببات و قرارش زللی واقع و در بنای عقیده، خاص و توکل با اخلاص خللی شایع نشد. برادر و اقوام و انصارش از وفور غیرتی که داشتند هر روز با دل صاف و قلب ثابت و عزم راسخ عرض می نمودند: تارگی در تن و رمقی در بدن داشته باشیم ، طریق خدمت می سپاریم و برای نیمه جانسی بیچاره و سرزنش دوست و دشمن به خود روا نمی داریم.

تاز میخانه دمی نام و نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

تا اینکه بعد از بیست ماه لطف الهی یار آمد و طالع شهر یاری مدد کار ، بخت خفته از خواب غفلت بیدار شد و همه مقصود بی خسار بی واسطه و شافع و بی عقبه و موانع بحر بخشایش به خروش آمد و ابـــرحمت در جوش . در ششم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۵۷ هجری مطابق سال فرخنده فال اودئیل خیریت تحویل خان و الاتبار بلند مقدار با برادر پرهنگ کریم خان و جلادت همراه شیخ علی خان بن عم خان و ساییـــبرادر و مهاجر و انصار به پایه، سریر عرش نظیر و حضور شوکت دستسور احضار و مشرف شدند. بعد از نوازش خسروانه و مرحمت شاهانه خان و الاشان را به اصدار فرمان قضا جریان تفویض حکومت موروثی مکرری خلفا "بعد خلف و نسلا" بعد نسل و اختیار کامل و استقلال شامل و اضافه مواجب و ازدیاد انعام و جایزه ، بین الامثال امیدوار و سرافرازو

به بذل خلعت آفتاب طلعت زرنار مهر لمعان مباحی و ممتاز فرمود
و همچنین به هریک از برادر و بنی اعمام و اقوام و انصار و مهاجرین
از روشن (؟) تا نابین موجب وانعامی لایق و جایزه و تشریفی فایق
از سرکار همایون و دیوان مقدس شریف عنایت و مرحمت گردید که نشان
عاطفت شاهانه و زیب و زینت برودش اعتبار و افتخار چاکرانه باشد
و از وفور مکرمت و بهور مرحمت دو طغرا فرمان واجب الاذعان درباب
تنظیم و تنسیق امورات و تمکین خان و الاشان به عهده نواب قهرمان
میرزا برادر خود و محمد خان امیرنظام و عساکر منصوره اصدار فرمودند .
تمنایی نماند که از خدمت کارگزاران دربار شوکت مدار همایون به درجه
حصول نرسید و نواب خان را لازم بود که در ازاء این عوارف بی کسران
نقد جان را در زیر سم ابرش رخس و ش چاکران بارگاه خسروی نثار و افشان
کند لکن چون شهریاران جهانگشا یک روزه خدمت جان نثاران با وفا به
طلای دست افشار نمی دهند و گنج قارون را با وجود یک نفر غلام چاکر
جان فدا وقع و وزنی نمی نهند، از آن جهت خان نقد جان پیش نکشیده
و به مبلغ هفت هزار تومان پیشکش محقرانه کفایت کرد و تحویب
صندوقخانه، مبارکه گردانید. الحاصل چون خان عظیم الشان بر حسب
خواهش از مائده نعمت بی دریغ خاقانی نواله خوار و لذت اندوز آمد،
برادر والا گهر کریم خان و جلادت همراه قوچ بیگ، خویش اقرب خود
را جهت ثبت و امضای فرامین موجب، چند روز به توقف دارالخلافت
امر فرمود و خود با یاران به هزاران امیدواری و افتخار و اقسام
سرافرازی و اعتبار از رکاب خدیو ظفر شعار جم اقتدار شرف رخصت
حاصل نموده و فرامین مطاعه را زیب تارک و خلایق فخره را آرایش برو
دوش ساخته کوچ بر کوچ وارد قزوین گشته، از آنجا خبر فوت امیرنظام که
همیشه سراً و جهراً "دراختلال بی نظامی کار و بارخان ساعی و جاهد
بود، رسید. نواب خان با دل شاد و قلب سلیم و خاطر آسوده خالی از بیم
منزل به منزل بدون تأمل عازم دارالسلطنه، تبریز شد. بعد از آن که

به شرف حضور شاهزاده، والانژاد قهرمان میرزا مشرف شد و بـــــــــــــــــه نویدات بزرگانه مستمال و مستظهر آمد، فوراً "عالیجاه رشادات همراه حسن خان برادر کهتر خود را که فی نفس الامر آثار مهتری و علامت دلاوری درناصیه، او پیدا بود به رسم نیابت با عالیجاهان عبدالوهابخان و بوداق خان ولدان خود که هر یک چون سروآزاده در مقام ارادت ایستاده و برای خدمت آماده بودند به ولایت مکرری فرستاده، عالیجـــــــــــــــــاه خدادادخان به مجرد همین خبر، بنیاد قرارش متزلزل، تاب توقـــــــــــــــــف نیاورده دردل شب با هزاران رنج و تعب فرار اختیار کرده و مضمون جاء الحق و زهق الباطل روشن گردید. نایب با مهیب همین که درقریه سردرو^(۱) دو فرسخی تبریز به اعوان و اقوام محمد آقای رئیس دهبوکری رسیده به تهدیدات و تخویفات قلب ایشان را پرازرعب و بیم و خالی از امید و آرام ساخته کوچ برکوچ آمده، منهیان درچند جادر عرض راه متواتر و متوالی انهاء عرض نمودند که قادر آقا با استعداد و ازدحامی تمام از سواره و پیاده، در کنار رودخانه، جغتو سرراه بسته و در معبرمانعت نشسته است، همانارفتن شما بدون کثرت و جمعیت زیاد از حزم دوراست. نایب با مهیب چون در میان دور و نزدیک به جلادت و رشادت مشتهر و جوشن حفظ الهی در برداشت، بدون ملاحظه، قلت و کثرت عدوان، گران رکاب و سبک عنان آمده، بی خطراز معبرگذر کرده، شب در قریهء ارمنی بلاغی نه فرسخی قصبه ساوجبلاغ نزول نموده به فاصله دو روز معادل یکهزار و دویست نفر سواره و پیاده از حول و حوش بر سر او فراهم آمده، حاصل کلام در مدت چهار روز تمام آن ناحیه را که مغشوش بود، نظام و مردم را آرام داده و مکرر عرض نایب مأمور نمودند که چند نفر اولاد و احفاد ابراهیم آقای مامش در قرای لگز و حمه کنند^(۲) و

۱- سردرود را با تلفظ کردی "سردرو" نوشته است.

۲- ظاهراً این نام بعدها عوض شده است. حمه بروزن رمه تلفظی از کلمه محمد است در کردی. ابراهیم آقا بزرگ خانواده سلطانی مامش است.

کلیجه مشغول نهب و غارت و سرگرم اضرار و اذیت رعیت و خوردن رغیف و کلیجه‌اند. دردم (؟) بوداق خان پسرکهنتر نواب خان رادریاب گرفتسن آن خداگیران دنی تعیین فرمود و مشارالیه مانند شیری که برگله گورتازد رفته تمامی ایشان دستگیر و به سلسله عجز و زبونی اسیر ساخته همه را چون شتر مهار کرده کشان کشان به خدمت نایب آورده بعد از آن نایب با برادرزادگان و کثرت و ازدحام فراوان و استقبال عالم و عامی چون گل به چمن داخل قصبه گردید^(۱) و مردم قصبه که مدتی بود به درد دوری او مبتلا بودند، دیده به دیدارش روشن و پرنور نمودند.

بعد از آنکه نواب قهرمان میرزا حسب فرمان خدیو گیتی ستان تمکین خان عظیم الشان عبدالله خان و نظم کار و بار و مطالب و مرامش نصب العین خاطر مبارک خود فرمود، محمد آقا و یاران او وارد دارالسلطنه تبریز شده سعادت کرنش و شرف خاک بوسی دریافت کردند. نواب قهرمان میرزا به عهده محمد آقا و اعوانش مقرر فرمود که سرکار اقدس شهریار باز حکومت ولایت مکرری را به عبدالله خان مرحمت فرموده و ایشان را مطیع امر او نموده است. امتثال حکم محکم شهریار نافذ و جاری است، البته دست عبدالله خان بوسیده و گردن از اطاعتش نکشیده، محمد آقا و اعوانش در جواب عرض کردند: ما بندگان جان نثار حد تمرد امر پادشاه نداریم لکن من بعد سازش ما با عبدالله خان و سلوک او با ماها از قبیل آتش و آب و سایه و آفتاب است. از این عرض نواب قهرمان میرزا از روی غضب فرمود محمد آقا را بگیرند. فراش باشی که پیوسته مانند فرش و قالی در خاک پای والا، خاک سار و خاک پرست بسود، فوراً او را گرفته به منزل خود برده، ملازمان و منسوبان خان که چنین روز را از خدا خواهان بودند، از مشاهده این حال جانی تازه یافتند هریک از کمین کین برجسته در کوچه و برزن به هرکس از خویش و قوم

۱- مراد حسن خان برادر کهنتر عبدالله خان است.

و یاران محمد آقا رسیده بی درنگ مانند گردباد دروی پیچیده ایشان را چون سیربرهنه ولخت گردانیده، خان والاتبار دیدند که کار به اضطراب رسیده و یاران کم فرصتی به چنگ بلا گرفتار گردیده‌اند از راه رأفتی که همیشه نسبت به زبردستان خود داشته ساعه از خدمت نواب اشرف والا قهرمان میرزا مستدعی عفو تقصیر ایشان گردیده و ایشان را از تنگی حبس رهانیده روز دیگر محمدآقا با یاران نجات یافته شرف خدمت‌خان با عز و شأن دریافت، تجدید عهد صداقت و بندگی و اظهار ارادت و شرمندگی نمودند و نواب خان نیز از روی بزرگی مشفقانه روی هریک را بوسیده از جرم گذشته، گذشته و ورق بی التفاتی درنوشته، به نوازش کامل و محبت شامل ایشان را از بزرگی خودراضی و قایل فرمودند، دهشت و وحشت با آرام و اطمینان قرین شد.

همین که این خبر غم فزا به قادرآقا واقوامش رسیده، بنیسان طاقتش خراب شد، تاب توقف نیاورده با بنه و کوچ خود و ایل و توابعی که مایل او بودند، رفته در قریه دهبوکرد و فرسخی ساوجبلاغ کسه ما و گریزگاه او بود بی دماغ نشسته و از اطراف و اکناف جمعیتی از سواره و پیاده در نزد خود منعقد ساخته و خضرآقای پسر مهتر سلیمان آقاسای ریش سفید دهبوکری، عموزاده قادرآقا (۱)، با معدودی از سواران جوشن پوش در باب کوچانیدن رعیت خرج که از قمقلعه از قریه دهبوکر به پایین آمده (؟) و ایل مزبور از حمل و نقل تمرد ورزیده و مشارالیه از راه کوتاه بینی و کم فرصتی و غایت غرور و شروری که داشت بی تحاشی ریش چند نفر مردم معقول و ریش سفید قریه مزبور را بریده و به همین بدعت و بی حسابی اکتفا نکرده تمامی گله اغنام ایشان را غارت کرده بود. رعیت مزبور چون خود را بی زور و آن مغرور را پر زور دیده همان روز وقت عصر تنگ خرابین ظلم و بیداد را به حسن خان نایب رسانیده

۱- خضر با پدر قادرآقا (عباس آقا) عموزاده می‌شود.

ومشارالیه دردم باجمعیت وازدحامی که درقمبه بودند، عازم بیشه آن مفسد گشته ودرکنار قریه کهریزه سرراه به آن بدخواه گرفته وخرآقای مزبور از مشاهده قشون حسن خان اغنام بیغمایی رابه جا گذاشته راه فرار پیش گرفته، هرچند حسن خان قشون را از تعاقب منع نموده لکن هشتننه نفر اولاد و احفاد مرحوم مصطفی بیگ خویش خان ذیشان که به مردی و مردانگی شهیر و در معرکه نام و ننگ دلیر بودند، با سلطان بیگ بن عم خسان بی باکانه رفته سرراه گریز براو گرفته، خضر آقای مزبور از راه طغیان با اعوان عطف عنان کرده، تلاقی فریقین واقع و چند نفر از طرفین به ضرب سنان مجروح و فتاح نام برادر او در معرکه زنده دستگیر گشته و قادر آقا بعد از وقوع این واقعه از ترس دستبرد و شبیخون حسن خان توانایی توقف در دهبوکر نیاورده با خویش و توابعی که همراه داشت در شدت قوس که از برودت هوا آب در دهن منجمد می شد، با بنه و کوچ عازم کلاس و سقناقات صعب المسالک بلباس گردید.

حسن خان حرکت ناهنجار خضر مزبور با جلای قادر آقا و گزارشات ولایت و گریختن خدا دادخان حاکم بی استقلال مگری، مفسلا" نه مجملا"، نوشته به اتفاق پیک سریع السیر به تبریز به خدمت خان ذیشان رسانیده و محمد آقا به مجرد این خبر از تبریز مراجعت کرده و سلاله الاعاظم ابوسعید بیگ ولد مرحوم مؤمن بیگ با بامی سری که با خان خویش و اقرب بود و مردی پر دانش و مهذب بود، با عالیجاه عبدالوهاب خان ولد اکبرخان که نسبت خواهرزادگی به محمد آقا داشت، در صدد اصلاح ذات البین و امنیت ایشان از دهشت خان با عزوشان برآمده رفته محمد آقا و قادر آقا را با کمال آرام و اطمینان به خدمت حسن خان آورده و حسن خان ایشان را به عهد و یمین، خاطر جمع و مستمال نموده مرخص فرمود.

نواب خان والا شأن نیز بعد از تمشیت تمامی مهام با حصصول کام از خدمت نواب قهرمان میرزا مرخص شده منزل به منزل آمده

روز چهارشنبه ۸ شهر ذیقعدہ در ساعتی سعید که فی نفس الامر مطالسع از مناحس دور و نیرین از کسوف و خسوف مهجور بودند، بادل شاداد و روی گشاد با هزاران دبدبه و اعتبار و جهان جهان طنطنه و افتخار و آرایش تمام و استقبال تمام خاص و عام و کثرت نشاط و عدت انبساط چون روح به بدن و گل به گلشن قدم برمسند حکومت موروثی نهاد وهاتف غیب زبان به مبارک باد گشاد و اهل قصبه از وضع و شریف و کوچک و بزرگ که مدتی بود سایه وار از آفتاب دیدار کامل انوارش دور بودند و همه چون تشنه به آب زلال و مانند روزه دار به آرزوی هلال اشتیاق خدمتش داشتند یکسر پروانه وار گرد شمع دیدارش گردیدند و از گل رخسارش گل بی خار چیدند و دست مبارکش را بوسه دادند و یکجا درپایش فتانند، تن به جان رسید و هدهد به سلیمان .

نواب خان با عز و شأن هرکس را علی قدر مراتبهم نوازش فرمود و به شکرانهء همین نعمت عظمی و مکرمت کبرا با نیک و بد رثوف شد و با طالح و طاغی عطوف . خط عفو برصفحهء خطا کاران کشید و نامهء اعمال سیاه کاران درید با عالم و عامی گشاده رو شد نه چین در ابسرو . ارباب عمائم را مکرم داشت و اهل دانش را محترم . و بهر بیسک از برادران و بنی اعمام و اقوام و اقارب و انصار و مهاجر ، تیول و بخشش و انعامی شایسته مرحمت نمود و ایشان را ازالفتات و رأفت خوبییش ممنون و خوشنود . هرکس با کمال آرامی در مرکز خود نشست و کمسری خدمتگزاری بر میان بست . قد علم کل اناس مشربهم . در ولایت مکسری و مضافات امرش جاری شد و حکمش نافذ ، الحق از بدو عهد الی العهد عهدش به وفا مقرون بود و لطفش از اندازه بیرون ، قلبش دایم سلیم و خوی اش حلیم و مصدر این خطرات و مظهر این همه زحمات نه همیسن برای نفس خود شد بلکه حوصلهء غیرت و حمیت او گوار نکرد که بسرادر و اقوام و اقاربش زیاده از این در ولایت مگری به درد بی اختیاری و قرضداری گرفتار و ازدوست و دشمن سرافکنده و شرمسار و خجلت زده و نگون سسار

شوند، لاجرم به مفاد اینکه " رنج خود و راحت یاران طلب " خود را در گردابها انداخت تا کاریاروبرادر بساخت.

روزی نواب خان با عزّ و شأن به مراد دل نشسته و آئینهء خاطر از زنگ کدورت پاک شسته ، ناگاه خبر رسید که طایر پر فتوح نواب قهرمان میرزا به آشیان اعلیٰ علیین پرواز کرده ، علم اللّٰه پشت طاقتش شکست و بنای طربش سست آمد، فوراً " از راه وفاداری که با ولی نعمت خویش داشت ، لباس عباسی پوشید و نالهء دردناک به گردون رسانید ، امید (؟) چاک زد و بر فرق خود خاک کرد ، چند روز متواتر و متوالی برای آسایش روح پرفتوح جنت جاه ، خلد آرامگاه ، تمام علما و فضلا و قاریان قصبه را حاضر و به تلاوت و قرائت رحمت نامهء قدیم مشغول ساخت و یک هفته به رسم خیرات آتش به فقرا و مساکین و علما و مؤمنین داده ، دکان و بازار را بسته ، مرد و زن در پس زانوی غم نشسته ، همه گریه دردل و نم در دیده ، همه موی کنان و مویه کنان و جیب دریـده ، همه سرگشاده و غم رسیده ، همه طرب از دل رمیده .

ظاهراست که شجاعت و سخاوت خان عظیم الشان زیاده از آن است که به قلم دو زبان شرح شود لکن به مفاد " لم بدرک کله لم یترک کله " فقیر بی بضاعت میرزا اسماعیل شیوه روزی از بسیار اندکی و از هزاران یکی مرقوم نمود تا برآیندگان معلوم شود که سرکار خان عظیم الشان تا چه درجه جلادت و رشادت و بسالت داشت و انشاء اللّٰه و تعالی من بعد خان با عزّ و شأن به دولت و اقبال مصداق دام و جلادتی شود و از دست ظفر پیوستش نصرتی صادر گردد به رشتهء تحریر و سلک تسطیر خواهد کشید.

" قدتم الكتاب بعون الملك الوهاب از روی نسخهء مصنف کسه

در عصر قدیم انشاء کرده شده در سنه ۱۳۲۱ در قصبهء ساوجبلاغ قلمی

و تحریر گردید فی شهر ربیع الثانی . "

موقعی که این مقاله از لحاظ تصحیح چاپی آخرین مرحلهء خود را

می گذرانید، به نظرم رسید که نوشته حاضر جهت تسلیم به پروفیسور اسکارمان (متوفی در بیستم صفر ۱۳۳۶ هجری قمری) (۱) که در سال ۱۳۲۱ قمری در ایران بوده است، استنساخ شده باشد. خاطر نشان می سازم که اقامت اسکارمان خاورشناس بزرگ آلمانی در ایران دو سال ونیم به طول انجامیده است.

مرحوم دکتر جواد قاضی عمزی، مترجم معروف آقای محمد قاضی که تا سال ۱۳۳۷ خورشیدی در قید حیات بوده در ماه رجب ۱۳۲۱ قمری به خواهش اسکارمان رساله‌ی درباره عشایر مکرری نوشته است.

مرحوم دکتر جواد قاضی که آن زمان میرزا محمد جواد ساوجبلاغی قاضی زاده نامیده می شده، تحقیق ویژه‌ی درباره موضوع نکرده بلکه رساله را تنها از روی آنچه در ذهن حاضر داشته نوشته و تسلیم اسکارمان کرده است. چند سطر از رساله مزبور که به عنوان مقدمه نوشته است، از این قرار است: " این بنده، جانی و حقیر فانی محمد جواد الساوجبلاغی به اندازه بلدیت خود [شمه‌ی] از احوال و اطوار آن ایلات و طوائف بقدر قوه و فسحت میدان جولان خامه حسب الخواش جناب فاضل کامل دکتر مان سیاح آلمانی به طور مجمل و مختصر در این اوراق درج و ذکر خواهم نمود و بالله التوفیق "

رساله مزبور چنین خاتمه پیدامی کند: " تمام گشت رساله ضبط اکراد مکرری از دست حقیر سراپا تقصیر محمد جواد ساوجبلاغی قاضی زاده در شهر ارومیه باغ دلگشا هستم خانه آلمان به تاریخ هفتم شهریور رجب المرجب سنه ۱۳۲۱ " .

۱- مجله کاوه، سال دوم، ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶ هجری قمری،

